

ابن سینا حکمت مشرقیه را ناب و حقیقی می‌داند

دکتر قاسم پورحسن - سومین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی سینا

چهارشنبه ۹۹/۱۱/۲۹

سومین نشست از مجموعه درس‌گفتارهایی درباره بوعلی سینا با همکاری مرکز فرهنگی شهر کتاب و بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی سینا در روز چهارشنبه ۲۹ بهمن برگزار شد. این نشست به سخنرانی دکتر قاسم پورحسن با موضوع «ابن سینا و حکمت مشرقیه» اختصاص داشت. این درس‌گفتار به صورت مجازی از اینستاگرام شهر کتاب پخش شد.

تلقى مشائى بودن فارابى و ابن‌سینا ریشه در عدم فهم و التفات به اندیشه‌های بنیادین فیلسوفان اسلامى دارد. ابن‌سینا هم خود را آغازگر حکمت مشرقى می‌داند و در آثار مهم خود مانند الانصاف و المباحثات به تفاوت این حکمت با سنت یونانى اشاره کرده و از برترى فلسفه مشرقیان می‌گوید. ابن‌سینا همچون فارابى گسست بنیادین از یونان داشته و درصدد طرحى بدیع در حکمت است. او پایه‌ها، عناصر و مولفه‌های اساسى آن را فراهم ساخته و در منطق‌المشرفیین تصریح دارد که از جوانى و ابتدای التفات به حکمت، در جست‌وجوى فلسفه مشرقى بوده است. در این نشست بر اساس آثار ابن‌سینا و با کمک متونى که سهروردى در آثارش آورده معناى صحیح حکمت مشرقیه بیان شد. به باور پورحسن یکى از بحث‌های مهمى که تا کنون کمتر خوانده و نوشته شده و درباره‌اش توجه دقیقى نشده حکمت مشرقى است و امروزه بازخوانى سنتى به نام حکمت مشرقیه در اندیشه فلسفى می‌تواند نتایج و دستاوردهای بسیارى داشته باشد.

آنچه در پی می‌آید سخنان دکتر قاسم پورحسن در این نشست است که توسط آن‌ها خیز تنظیم شده است.

ما با اصطلاحى به نام حکمت مشرقیه در آثار ابن‌سینا روبه‌رو هستیم شاید مهم‌ترین اثرى که از ابن‌سینا خوانده مى‌شود و در دانشگاه‌ها و مراکز آکادمیک در این باره بحث مى‌شود شفا و اشارات باشد. در مدخل شفا ابن‌سینا از اصطلاح مشرقیان و مواجهه آن‌ها با مغربیان سخن می‌گوید. ما اصطلاحى به نام حکمت مشرقیه در المباحثات، تعلیقات و رساله‌های رمزى ابن‌سینا داریم و یک فهم نادرست از رساله‌ها رمزى که عصاره و بنیاد فلسفى این رساله‌ها را به مُحقق برده است. ابن‌سینا در شفا و بخش‌هایی از اشارات مانند نمط‌های سه‌گانه پایانى و در پایانى‌ترین فصل کتاب اشارات بیان می‌کند این حکمت حقیقى است و توصیه می‌کند که در دسترس عامه و فیلسوفان عامیه قرار نگیرد.

در میراث عقلی ابن‌سینا با دو سنخ تفکر فلسفى روبه‌رو هستیم و اصطلاح مشرقیان در اندیشه ابن‌سینا همواره به یک معنا به کار رفته است و برخلاف مورخان و فیلسوفان عرب اصطلاح مغربیان نیز به یک معنا به کار رفته است. مراد ابن‌سینا از مغربیان بغدادیان نیستند که ابن‌سینا آن‌ها را نقد می‌کند بلکه از این حیث در درون مغربیان قرار مى‌دهد که آن‌ها تابع نگاه مشایى هستند که ابن‌سینا می‌خواهد آن‌ها را نقد کند. بازخوانى ابن‌سینا در باب حکمت مشرقیه امرى دشوار است به دلیل این‌که ابن‌سینا آثار مهمى در حوزه مشایى دارد. ابن‌سینا تفسیر گسترده‌ای از معناى مشایى دارد. ابن‌سینا کسانی که در ذیل دیدگاه ارسطویى می‌اندیشند بدون این‌که اندیشه عقلی مستقلى را به

کار بگیرد در درون حکمت مشایبی به کار می‌گیرد. ابن سینا آثاری در حوزه مشایبی دارد و اکنون نیز فهم متعارف و رایج در شفا همین مساله است.

جابری مهمترین متفکری که حکمت مشرقیه را نقد کرد

جابری که منتقد مهم ابن سینا در حکمت مشرقیه است و مهمترین متفکری است که حکمت مشرقیه را نقد کرده است می‌گوید برخلاف فهم متعارف، ابن سینا در شفا در جست‌وجوی زمینه‌ای برای تمهید حکمت مشرقیه است و شفا را نمی‌توان اثری سراسر مشایبی تلقی کنیم؛ این که بگوییم ابن سینا در کدام آثارش حکمت مشرقی است و در کدام آثارش سنت یونانی را شرح و تقریر می‌کند. ما باید بدانیم که ابن سینا را چگونه بازسازی کنیم. یک روایت مرسوم روایت مستشرقان است که دامنه گسترده‌ای دارد. برخی از مستشرقان از ابن سینا و حکمت مشرقی دفاع می‌کنند و می‌گویند ابن سینا ارسطویی نیست و همچنین مستشرقانی که ابن سینا را در گرایش‌هایی افلاطونی و نوافلاطونی قرار می‌دهند. مستشرقانی نیز ابن سینا را در درون نگاه هرمنوسی یا باطنی و اسماعیلی می‌بینند. در کتاب «تکوین عقل عربی» جابری به صراحت از سایر مورخان عرب می‌گوید که برخی از آنها شیفتگی و دلدادگی به ابن سینا داشته‌اند و از سنخ متفاوتی از ابن سینا می‌گویند.

بسیاری از کتاب‌های تاریخ فلسفه در حوزه متفکران و مورخان عرب نوشته شده است. ما ایرانی‌ها کمتر تاریخ فلسفه جامع نوشته‌ایم. در کتاب «تمهیدات» و «منهج» ابراهیم مدکور فهم دوگانه‌ای از ابن سینا وجود دارد، فهم نخست این که ابن سینا در درون استمرار سنت مشایبی است و فهم دوم این است که ابن سینا در درون تفکر هرمنوسی و باطنی است و در داوری نهایی ابن سینا را در درون نوافلاطونی مسلمان قرار می‌دهند. روایت بعدی از آن متفکران و فیلسوفان عرب است مثل عبدالرحمن بدوی، مصطفی عبدالرزاق و جابری و دیگران که این‌ها دو فهم متفاوت دارند و توانستند ابن سینا را دریابند که در میان این‌ها عبدالرحمن بدوی یک استثنا است. دیگران ابن سینا را در درون نگاه کاملاً شیعی و باطنی قرار می‌دهند و معتقدند ابن سینا فهم ایدئولوژیک دارد و به مثابه این است که ابن سینا دست به تاسیس فلسفه دینی زده است.

هانری کربن و نگاه تقلیل‌گرایانه به ابن سینا

روایت بعدی از هانری کربن است، کربن علی‌رغم کوشش قابل توجهی که درباره ابن سینا به انجام رساند و تتبعاتی که صورت داد فهم متفاوتی نسبت به مستشرقان را بنیان نهاد که آن نوعی نگاه تقلیل‌گرایانه به ابن سینا است. درباره فهم کربن علی‌رغم اینکه ما نسبت به وی دلدادگی داریم و در ایران آثارش را می‌خوانیم، در مقابل مستشرقان، دیدگاه کربن را فرار می‌دهیم اما یک اشکال بزرگ دارد و این است که ما می‌ترسیم در نتیجه خواندن کربن، ابن سینا به ابن‌سینای صوفی نزول یابد و به وجه عرفانی منتهی شود. کربن همین فهم را درباره شیعه هم دارد، کربن در دومین سفر به ایران نزد علامه طباطبایی رفت. وی گفت من در ژنو بودم و در همایشی شرکت کردم که بحث آخرالزمانی مطرح بود و من درباره باور شیعیان و حضرت قائم صحبت کردم تمام که شد علامه طباطبایی فهمید کربن همچنان در درون نگاه گنوسی درباره شیعه است و عنوان می‌کند معارف شیعه تماماً عقلی است و علامه به کرات این مساله را تذکر می‌داد، یعنی لغزیدن به سمت تصوف و خالی شدن از بنیان‌های عقلی ترسی است که ما از خوانش کربن داریم.

تا کنون کوشش‌هایی که ما درباره ابن‌سینا انجام دادیم ابن‌سینایی در تداوم ارسطو بوده است. ما اساساً التفات دقیق و بنیادین به نگره ابن‌سینا درباره سنخ خرد ایرانی و تفکر مشرقی نداشتیم. ما تنها این عبارتها را به کار بردیم و گفتیم که ابن‌سینا خرد ایرانی را در آثارش به کار برده است اما عناصر بنیادین آن را استخراج نکرده‌ایم. اگر ما در درون حکمت مشرقی ابن‌سینا قرار بگیریم چه تفاوتی حاصل می‌شود؟ پس عمده تاریخ‌نویسی‌ها که از ابن‌سینا آوردیم استناد به ابن‌سینایی است که اکنون خوانده می‌شود. آن‌چنان که کرین گزارش می‌دهد ابن‌سینایی است که ابن‌رشد خواند و به گونه‌ای به عالم مغرب زمین معرفی کرد که تهی از عالم معنوی و حکمت مشرقی ابن‌سینا است و از همین حیث بیشتر شفا و اشارات را خواندیم و تلقی ما از اشارات هم در درون سنت مشایبی است.

ابن‌سبعین در حوزه اندلس ۲۰۰ سال بعد از ابن‌سینا بوده و عنوان می‌کند ابن‌سینا آن چه را که در باب حکمت مشرقی بیان کرد تفتنی ندارد و ابن‌سبعین از مخالفان ابن‌سینا در این باب است. حکمت مشرقی به حوزه اندلس رفته و تنها متفکری که در حوزه اندلس توانست با آن نسبت برقرار کند ابن‌طفیل است. ابن‌سبعین می‌گوید ابن‌سینا حکمت مشرقی گفته اما ابن‌سینا فهمی از همان حکمت مشرقی که بیان می‌کند، ندارد. ابن‌سینا از همان ابتدا همچنان که در مقدمه منطق‌المشرقین بیان می‌کند، از دوره جوانی به دنبال حکمت حقیقی بوده است.

مولفه‌های بنیادین حکمت مشرقی ابن‌سینا

ابن‌سینا سال ۳۷۰ در بخارا به دنیا آمد و تا ۲۲ سالگی که پدرش از دنیا رفت در بخارا بوده است و از ۲۲ سالگی وارد حوزه خوارزم می‌شود و نزدیک به ۹ سال در گرگانج و در دربار آل مامون است که با بسیاری از متفکران مانند ابوریحان و ابوسهل مسیحی گرگانی آشنایی پیدا می‌کند و با دیگرانی مانند ابومنصور که با او مناظرات جدی دارد و از مخالفان ابن‌سیناست. آن دوره مهم تاریخ زندگی ابن‌سینا است. ابن‌سینا می‌گوید همراه پدر و برادر در حلقه درس اسماعیلیان شرکت می‌کردیم.

یکی از اشتباهات ما در فهم حوزه فلسفه این است که فلسفه را با یونانیت مساوی می‌کنیم. فارابی در رساله آغاز ظهور فلسفه گزارش می‌دهد که مکتب مرو چیست. در زمانه ابن‌سینا مکتب مرو که فارابی به ما آن را گزارش داد و گفته بود زمانی که آنالوطیقای دوم هنوز به عربی ترجمه نشده بود، با یوحنا بن حیلان این را به زبان اصل (احتمالاً سریانی) خواندم. طبق دیدگاه ابن‌سینا، آنالوطیقای دوم مهم‌ترین بخش منطق است. این یکی از بحث‌های مهم فارابی و ابن‌سیناست. فارابی و ابن‌سینا در منطق اختلاف نظر جدی دارند. فارابی معتقد است آنچه که در باب ایساغوجی مهم است فصل است و ابن‌سینا می‌گوید جنس است. این یکی از اختلاف نظر قابل توجه آنهاست که در تمام کتاب‌های ابن‌سینا و فارابی آمده است. در بخارا جریان باطنی و حکمت مشرقی و جریان غیر یونانی بسیار نیرومند است. در دوره پیش از ابن‌سینا و در حکومت سامانیان و نصر بن سامانی جریان مهم اسماعیلیه را می‌بینید قبل از احمد نخشبی که جریان اصلی است و حتی خود امیر سامانی را به تفکر اسماعیلی دعوت می‌کند، این جریان وجود داشته و قلع و قمعی که در دوره‌ی سامانیان صورت می‌گیرد به خاطر گرایش نیرومندی است که آن‌جا هست. ابن‌سینا گزارش اجمالی درباره بخارا به زبان فارسی به ما می‌گوید و این نکته بسیار مهمی است و ابن‌سینا در سال ۴۲۰ هجری دانشنامه علایی را به زبان فارسی می‌نویسد. علاءالدوله در حقیقت در خدمت علم ابن‌سینا است و خودش این مساله را در مجلس مناظره بیان می‌کند.

ما دو دوره در مکتب اصفهان داریم نخست دوره‌ای است که ابن سینا سال ۴۱۴ وارد اصفهان می‌شود و بعد از این سال هر کسی بخواهد حکمت اسلامی بخواند باید به اصفهان برود. سهروردی نزد مجدالدین جیلی در مراغه همراه فخر رازی فلسفه می‌خواند بعد از آن بلافاصله راهی اصفهان می‌شود. ملاصدرا و میرداماد در ابتدا ابن سینا می‌خوانند و بهترین خوانش کتاب المباحثات را از ملاصدرا در جلد اول الاسفار داریم. ابن سینا به ما گزارشی می‌دهد که زبان فارسی چه اهمیتی دارد و این یکی از بحث‌های بسیار مهم است. ابن سینا سه سنخ واژه‌های فارسی را در دانشنامه علایی به کار برده است و بعد از ابن سینا همه متفکران از ناصر خسرو و غزالی تا بابا افضل اصطلاحات ابن سینا را در فلسفه به کار می‌برند.

استعداد مفاهیم فلسفی در زبان فارسی و یونانی

فارابی در باب اول و فصل اول الحروف درباره وجود سخن می‌گوید که در باب اول عنوان آن وجود است و در باب دوم عنوانش زمان است. فارابی می‌گوید تنها دو زبان استعداد مفاهیم فلسفی را دارند یکی زبان یونانی و دیگری فارسی است و فارابی نقد می‌کند که در زبان عربی ما با دشواری بسیاری مواجه هستیم و علت آن نیز ترجمه‌های سخت کندی بوده است. فارابی بر این باور است که مهم‌ترین زبان در باب حکمت بعد از یونانی زبان فارسی است و ریشه‌های مشتقات زبان فارسی را در باب وجود مطرح می‌کند. ابن سینا در بخارا با این مساله روبه‌رو بوده است و مخالفان ابن سینا حتی نقادان ابن سینا (الجابری) بیان می‌کند حکمت مشرقی ریشه در زندگی ابن سینا در بخارا دارد.

نخستین استاد ابن سینا ابو عبدالله ناتلی مازندرانی است. ناتلی عنوان‌هایی درباره ابن سینا دارد و همچنین رساله‌ای درباره وجود نوشته است و چنین نیست که فقط بخواهد المجسطی را به ابن سینا تدریس کند. ابو عبدالله ناتلی قائل به حدوث عالم است ابن سینا در گرایش مشرقی از همان ابتدا با مساله حدوث عالم مخالف بوده است. ابن سینا نزدیک به یکسال و چند ماه را در گرگان می‌ماند و گرگان در درون حکومت آل زیار است که بخشی از آن ادامه حکومت علویان و پایان سده سوم طبرستان است و استمرار حکومت آل بویه در بخش شرقی‌ترین قلمرو آل بویه است. ما عین همین سرنوشت را درباره سهروردی داریم. اگر سیر سفر سهروردی را نگاه کنید به این می‌اندیشید که چرا سهروردی از اصفهان به ماردین می‌رود و با فخرالدین ماردینی گفت‌وگو دارد. برخلاف بسیاری که معتقدند مباحث زمینه‌ای و زندگی برای فیلسوفان نقشی ندارد کاملاً نادرست است ما از زندگی ابن سینا می‌توانیم دریابیم که ابن سینا از چه زمانی به سنخ متفاوتی از حکمت اشاره کرد.

ابن سینا در تمام جاهایی که شهر را ترک می‌کند جرجانی درباره آن می‌نویسد به ضرورت. وقتی ضرورت را نگاه می‌کنید دقیقاً جاهایی تفکر غیرعلوی و شیعی و باطنی می‌آید و ابن سینا از آن شهر می‌رود و نمونه بارز آن بخارا است؛ بخارایی که ابن سینا از کتابخانه آن گزارش می‌دهد. سه کتابخانه مهم تا زمان ابن سینا در دنیای اسلام داشتیم. یکی کتابخانه بیت‌الحکمه است که این کتابخانه نخست مرکز ترجمه نبود و به تدریج سال ۲۱۷ توسط مامون به بیت‌الترجمه تبدیل شد. دوم دارالعلم در دستگاه فاطمیون است که گزارش‌های دارالعلم نشان می‌دهد تا یک میلیون کتاب در این کتابخانه بوده است و دیگری کتابخانه سامانیان است که ابن سینا گزارش شگفت‌انگیزی درباره این کتابخانه بیان می‌کند و می‌گوید کتاب‌هایی در این کتابخانه دیدم که تاکنون ندیده بودم.

فیلسوف بی‌وطن اندیشه‌هایش را محصور نمی‌کند

اگر فارابی در درون خرد ایرانی است مرادم قوم‌مدارانه نیست زیرا فیلسوف بی‌وطن است. ابن‌سینا، فارابی، سهروردی، علامه طباطبایی و... بی‌وطن هستند؛ بی‌وطنی یعنی مرز جغرافیایی اندیشه‌های آن‌ها را محصور نمی‌کند و هر کدام از فیلسوفان در درون خرد و اندیشه‌ای به سر برده‌اند. دو سنخ اندیشیدن وجود دارد: حکمت مشرقی متمایز از سنخ اندیشیدن سنت یونانی به معنای خاص است که ارسطو یکی از آن‌هاست و دوم ابن‌سینا در الانصاف (۹ صفحه به صورت پراکنده باقی مانده) و سهروردی در حکمت‌الاشراق.

عبدالرحمن بدوی در ابتدای ارسطو عندالعرب به این نکته اشاره کرده است. او منصف است و در خواندن ابن‌سینا هیچ گرایش ایدئولوژیکی یا یونانی‌زدگی و ایرانی‌زدگی و عرب‌زدگی ندارد در حالی که به کتاب تکوین عقل عربی جابری مراجعه کنید می‌گوید فارابی، ابن‌سینا و غزالی در درون عقل عربی بزرگ شدند چون به زبان عربی نوشته‌اند و این نگاه قوم‌مدارانه است. قوم‌مدارانه ما را از عینیت‌گرایی دور می‌کند و اجازه نمی‌دهد فهم بنیادینی از اندیشه آن‌ها داشته باشیم باید فیلسوف در درون خرد خود قرار بگیرد بعد باید آن را ارزیابی کنید. بنا بر این مراد این نیست که فارابی و ابن‌سینا، یونان را نخوانده‌اند.

فارابی نوامیس افلاطون را خلاصه کرده است و می‌گوید من به افلاطون ارادت دارم اما همین فارابی در نقل افلاطون و در نقد ارسطو کوتاهی نمی‌کند. بسیاری معتقدند رساله الجمع فارابی به اشتباه نوشته شده است پس معلوم است که مقدمه فارابی را در الجمع نخوانده‌اند. فارابی می‌گوید فیلسوف، فیلسوف است و متفاوت از دیگری می‌اندیشد. فارابی در این رساله می‌گوید من می‌خواهم کاری کنم که این دو فیلسوف (ارسطو و افلاطون) که تا به حال درست خوانده نشدند درست خوانده شوند مرادش این نیست که ارسطو متمایز از افلاطون نیندیشیده است.

مراد ابن‌سینا از مشرق جغرافیا نیست سنخ تفکر است

ارسطو پله اول معرفت است و فارابی دستگاه تشکیکی معرفت را طراحی می‌کند. ما در یونان دستگاه تشکیکی نداریم. ارسطو در متافیزیک در کتاب گاما و کتاب اپسیلون می‌گوید وجود معنای چند گانه دارد؛ معنای اول فویزیس است، معنای دوم جوهر، معنای سوم ائتوس و معنای چهارم عرض. فارابی در تمام رسالاتش بیان می‌کند ما با وجودی مواجه هستیم که مقسم است که اولین بار فارابی در سال ۳۲۰ و در رساله الحروف آن را مطرح کرده است. ما در یونان اصل وجود نداریم و تقسیمات وجود داریم. البته در دوران متاخر هایدگر گفته است که داریم. تشکیک وجود در فارابی، ابن‌سینا و سهروردی هست. باید بپذیریم که جریان فلسفه جریان ذاتی و فرایندی است. فلسفه یک امر فرایندی و متکاملی و پیچیده است. وقتی ابن‌سینا از مشرق سخن می‌گوید مراد جغرافیا نیست بلکه سنخ تفکر است و این یکی از اشتباهات است که حکمت مشرقی حکمت ایرانی است. ابن‌سینا بیان می‌کند که ما برای این‌که وارد فلسفه بشویم باید فلسفه یونان را بخوانیم و این کار را انجام می‌دهد.

ابن‌سینا می‌گوید من ۴۰ بار متافیزیک را خواندم و نفهمیدم و اغراض مابعدالطبیعه فارابی را خواندم و فهمیدم. مشکل ما در دوران ترجمه است و فارابی و ابن‌سینا نتوانستند ارسطو را به درستی گزارش بدهند. فلسفه در اندیشه ابن‌سینا متمایز است و این فهم اشتباهی است که رایج شده است و تصور می‌کنیم ابن‌سینا می‌خواهد در باب حکمت مشرقیه نظریه گنوسی را مطرح کند که نسبتی با فلسفه ندارد. ابن‌سینا سه حیث بحث را از هم متفاوت می‌کند، حیث اول این است که مقام ارجمندی افلاطون و ارسطو را رعایت می‌کند به عنوان فیلسوفانی که مبنای فلسفه هستند.

ساحت نخست این است که ابن سینا هیچ عبارتی ندارد که فلسفه را در دیدگاه افلاطونی و ارسطویی نفی کند. ساحت دوم این است که آیا ابن سینا شارح و مقلد تابع است؟ ابن سینا فیلسوف است یعنی مواجهه و نسبتی آزاد با این متن دارد و سوم نقدهایی است که به خوانش‌ها می‌کند. ابن سینا در مقدمه منطق‌المشرقین می‌گوید به کسانی از مشایبان مبتلا شدیم که عاری از فهم هستند.

فیلسوف بدون نقد، فیلسوف نیست

ابن رشد تحت تاثیر ابن سینا می‌گوید نمی‌توانیم فلسفه خالص را به عموم مردم بدهیم. ابن سینا می‌گوید اما فلسفه حقیقی تنها شایسته ارجمندان است کسانی که تظن به فلسفه داشته باشند. برخی نیز عاری از فهم هستند و می‌پندارند نقد و نظر و مخالفت یک بدعت است. ابن سینا شارح و تابع نیست ارسطو را خوانده و بسیاری معتقد هستند خواندن ابن سینا از ارسطو با خواندن فارابی برابری می‌کند. ابن سینا مهمترین فیلسوف ما در دوران هزار ساله که ارسطو را دقیق خوانده و نقد کرده است. ابونصر فارابی مهمترین و بزرگترین فیلسوف است زیرا فارابی در راس سال ۳۰۰ (سال که ابوالحسن اشعری تفکر اشعری را شروع کرده است) وارد بغداد می‌شود و مکتب بغداد شکل می‌گیرد. فارابی سال ۳۲۹ یک سال بعد از فوت کلینی از بغداد به حلب می‌رود. فارابی گرایش بنیاد باطنی دارد و فقط در فصوص‌الحکمه نیست و در این اثر بیان می‌کند انسان به واسطه تطور عقلی و دهش الهی می‌تواند در عالم ملکوت به گردش بیاید و از عالم جبروت خوشه‌های معرفت بچیند. همین عبارت را ابن سینا در رساله الاقسام النفوس تکرار کرده است.

فیلسوف بدون نقد، فیلسوف نیست. فیلسوف شارح است ما ابن رشد را جدای از فارابی و ابن سینا می‌خوانیم. ابن رشد به عنوان شارح است و فارابی و ابن سینا فیلسوف هستند این تفاوت فهمی است که متاسفانه در گزارش‌ها و در تاریخ فلسفه آمده است. عبدالرحمن بدوی در ارسطو عندالعرب از ابن سینا نقل می‌کند این متن مربوط می‌شود به گزارشی که ابن سینا از الانصاف می‌دهد این کتاب ساخته و پرداخته نیست و ابن سینا به کرات عنوان می‌کند تعارضی و مناقشه‌ای بین ارسطو و ارسطویان بود و من آن‌ها را در الانصاف تطبیق دادم و مقابله کردم و جانب انصاف را گرفته‌ام و در ۲۸ هزار مساله با هم مقابله کردم. فیلسوفان در برخی از عبارتها عالمان را به دو قسم تقسیم کردند: مغربیان و مشرقیان. (تفسیر مغربیان به اهل بغداد معلوم است که اشتباه است) مشرقیان را به مصاف مغربیان بردم و چون نزاع بین‌شان بود به انصاف برخاستم و این کتاب مشتمل بر ۲۸ هزار مساله بود که در آن به شرح و توضیح مواضع دشوار آن‌ها پرداختم و از سهوها و اشتباهات مفسران و مشایبان و شارحان سخن گفتم.

ابن سینا می‌گوید حکمت مشرقی فلسفه حقیقی است

ابن سینا می‌گوید من دو دسته متفاوت از آثار دارم یک اثری به نام شفا و دیگری لواحق که توضیحات تکمیلی شفا است. ابن سینا در یک عبارت بیان می‌کند که حکمت مشرقی فلسفه حقیقی است و مراد ابن سینا از حکمت مشرقی نه تصوف و جریان صوفی‌گری است بلکه فلسفه است سنخی از فلسفه با خرد ایرانی است و ابن سینا آغاز آن است. ابن سینا می‌گوید غیر از آثار و علوم که یونانی‌ها نوشتند و به دست ما رسیده و خواندیم دوست داشتیم که آرای مشرقیان که حکمتی ناب و روشن است را در کتابی بنویسم که مشتمل بر امهات دانش حقیقی است که بدون مدت مدید اندیشیدن نمی‌توانید بر آن آگاهی پیدا کنید اما در شفا و لواحق مطالب معمول و متعارف را آوردم ولی در حکمت مشرقیه مطالب عمیق را بیان کرده‌ام.

در حکمت مشرقیه مطالب عمیق است و نمی‌توانید بدون کوشش آن را دریابید عین همین عبارت را سهروردی در پرتونامه که یکی از آثار مهم سهروردی است آورده که بی تردید مدیون ابن سینا است. سهروردی در پرتونامه می‌گوید هفت شرط برای نیل به مقام حکمت و فر نورانی وجود دارد. سهروردی می‌گوید: و هر که حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالانوار مداومت نماید او را فره کیانی بدهند و فر نورانی ببخشند و بارقه‌ای الهی به او بدهند و او را کسوت هیبت و بها بیوشانند و ربیب طبیعی شود عالم را و او را از عالم اعلا نصرت رسد و سخن او در عالم علوی مسموع باشد.

حکمت مشرقیه یک فلسفه ناب است

همه فیلسوفان اسلامی معتقدند دست یافتن به حکمت بدون تهذیب درونی امکان‌پذیر نیست یعنی آماده شدن فرد و سخته شدن روح او و نسبتی که با عالم معنی دست پیدا کند برای او به دست نمی‌آید و به همین دلیل است که حتی ملاصدرا در اسرار الآیات بیان می‌کند مقام حکمت به آسانی به دست نمی‌آید. حکمت مشرقی فقط با عالم مفاهیم سروکار ندارد و ابن سینا می‌گوید اگر فکر کنید بتوانید مفاهیم را به چنگ بیاورید درست نیست. فارابی در تعلیقات بیان می‌کند که ما نمی‌توانیم از طریق مفاهیم به حقیقت عالم دست پیدا کنیم حتی به حقیقت جوهر هم دست نمی‌یابیم.

حکمت مشرقیه به ما می‌گوید که تنها یک فلسفه وجود دارد. حکمت مشرقیه به حکمت ابن سینا جامع است و انسان امروزی در درون بحرانی به سر می‌برد. نیچه بر این باور است که آینده انسان اروپایی در بحران است و هانری کربن نیز از بحران انسان سخن می‌گوید. ابن سینا معتقد است که حکمت، اخلاقی و انسانی است و در پیوند نیرومندی میان عوالم است که در دوره جدید در حکمت مشرقیه دچار انقطاع شده‌ایم. حکمت مشرقیه یک فلسفه است اما حیث اخلاقی و حیث عقلانی او چندان نیرومند است که به دیدگاه ابن سینا می‌تواند آن خلل را جبران کند. ابن سینا اساساً حکمت را انسانی می‌داند همچنان که فارابی در الحروف از حکمت راستین سخن می‌گوید. ما هنوز در آغاز بیان حکمت مشرقیه هستیم زیرا دیدگاه متعارض و متناقضی وجود دارد، یک دیدگاهی که می‌خواهد او را از ورطه و ساحت حکمت خارج کند و دیدگاهی که می‌خواهد او را تقلیل دهد به ساحت دیگر. حکمت مشرقیه یک فلسفه جامع و به قول ابن سینا ناب و حقیقی است که نیازمند تامل ژرف و عمیق است.

